

مثنوی معجزنامه امام جواد علیه السلام

ابوالفضل مرادی (رستا)^۱

محمدعلی صالحی^۲

چکیده

در میان نسخه‌های خطی منظومه‌های کوتاهی در موضوع ادبیات آیینی و شعر مدحی مذهبی وجود دارد؛ بسیاری از این سروده‌ها به تنهایی در قالب یک تحقیق مستقل نمی‌گنجد؛ از این رو معمولاً مورد توجه و عنایت احیاگران نسخه‌های خطی قرار نمی‌گیرد بدیهی است که این متون از جهات بسیار شایسته توجه و بررسی‌های علمی نقادانه هستند. این مقاله به یکی از این سروده‌های کوچک با موضوع «معجزه امام محمد تقی علیه السلام و عروسی کردن آن بزرگوار» پرداخته شده است. تنها نسخه شناخته شده از این سروده در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود. این مثنوی در ۴۳۷ بیت سروده شده و سراینده آن ناشناخته است. درونمایه‌هایی که در این مثنوی مورد توجه قرار گرفته است از یک سوم مقولات تاریخی و از سوی دیگر مباحث اعتقادی در کلام شیعی و بحث امامت امام جواد علیه السلام می‌باشد؛ ضمناً در این مثنوی به آداب و رسوم و ارتباطات دربار و جشن‌ها و مراسم گوناگونی که می‌تواند بیانگر نگرش و یا بازتاب اوضاع اجتماعی عصر سراینده باشد، نیز توجه شده است.

کلید واژه‌ها

ادبیات فارسی، شعر آیینی و مذهبی، مثنوی‌ها، امام جواد علیه السلام.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان dr.amoradirasta@cfu.ac.ir

۲. فهرستنگار نسخ خطی و پژوهشگر در حوزه تراث اسلامی

مقدمه

شعرآیینی همچون اختری درخشان بر تارک ادبیات فارسی می درخشد و شاعران فارسی سرا با سلیقه‌ها، اندیشه‌ها و رویکردهای گوناگون به مضمون شعر مذهبی پرداخته‌اند. مطالعه و بررسی قالبها و ساختارها و همچنین مضامین و موضوعات و درونمایه‌های رنگارنگ آن از دامنه‌های گسترده در پژوهش‌های ادبی است. بخشی از این آثار در شکل دست‌نوشته‌ها در لابه‌لای نسخه‌های خطی در گنجینه‌های کهن کتابخانه‌ها موجود است و متأسفانه تا کنون از ذره بین تحقیق و بررسی محققان دور مانده است. در بین این سروده‌ها، اشعاری کوتاه که در قالب یک اثر مستقل بزرگ و در کمیت و اندازه یک کتاب و اثر مستقل نیست بیشتر از بقیه مهجور افتاده است. سروده‌هایی که در ضمن مجموعه‌ها و جنگ‌ها و در حواشی برگهای زرین نسخه‌ها، چشم انتظار مذاقه و کاوشگری محققان است.

از سوی دیگر بررسی در شعرآیینی نشان می‌دهد که آثار موجود در این زمینه از یک تراکم و بسامد یکسان در موضوعات گوناگون برخوردار نیست؛ به عنوان مثال در بین ائمه اطهار (علیهم‌السلام) آثار موجود از نظر شمار و شمارگان بسیار متفاوت است. از این رو یافتن نسخه‌هایی با مضامین تازه و نایاب در خصوص هریک از امامان (علیهم‌السلام) بسیار مغتنم است.

تحقیق حاضر در خصوص منظومه‌ای است که با محوریت زندگانی امام جواد (علیه‌السلام)، سروده شده است. سیره آن حضرت از زوایای گوناگون از جمله به امامت رسیدن ایشان در سن کودکی و بروز شبهاتی در بین امامیه و همچنین شکل‌گیری فرقه‌های مختلف شیعی، مصاهرت آن حضرت با مامون عباسی و مناظرات علمی آن حضرت، مورد توجه متکلمان و سیره‌پژوهان بوده و کتابها و مقالات بسیاری در این زمینه نگارش شده است. اما درباره تاریخ منظوم زندگی آن حضرت کمتر اثری را سراغ داریم و مثنوی حاضر، یکی از این آثار کمیاب است که برای اولین بار معرفی و به زیور طبع آراسته می‌گردد.

ساختار مثنوی زندگانی امام جواد (علیه‌السلام)

این مثنوی در بحر هزج مسدس محذوف و مقصور در ۴۳۷ بیت که در آن برگهای مهمی

چهارمین
مجله

فصلنامه تخصصی کتابشناسی و نسخه‌شناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۸ / تابستان ۱۴۰۱



از دفتر تاریخ زندگانی امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام را با تشبیهات بسیار زیبا و استفاده از کلمات دلنشین و تصویرسازی و نازک خیالی شاعرانه به نظم کشیده است لازم به ذکر است که در اواخر این منظومه دوازده بیت در قالب غزل آمده است.

آنچه در مشاهده ابیات آغازین مثنوی مینمایاند این است که مثنوی حاضر بدون بسمله و ابیات حمد و ستایش خداوند در آغاز است. این در حالی است که می توان گفت تمامی آثاری که اعم از کوتاه یا بلند در آثار پیشینیان خلق شده است حتما در ابیات نخست به نام خداوند و حمد و ستایش حضرت حق عنایت شده است. حداقل این است که تمامی آثار مستقل در آغاز با ذکر نام خداوند جلّ شأنه البته بنابر سلیقه و عبارت سرایندگان آغاز می شود. مثنوی معجزه امام جواد علیه السلام با این که از نظر تعداد ابیات جزو مثنوی های کوتاه به حساب نمی آید با این حال بدون هیچ ذکر از نام خداوند مستقیماً به اصل حکایت وارد شده است. این شکل آغاز نسخه، این گمان را برمی انگیزد که این مثنوی بخشی از یک اثر بزرگ بوده است که در این جنگ، بخشی از آن، که به حکایت زندگانی امام جواد علیه السلام پرداخته، آورده شده است.

کاربرد غزل در مثنوی

کاربرد غزل در مثنوی از سنتهایی دیرین در شعر فارسی و در بین سرایندگان حاذق و ماهر رواج داشته است؛ بدین ترتیب که شاعر در ضمن سرودن مثنوی یک یا چند غزل را در همان وزن و بحر، می گنجاند اگر چه این سنت در سروده های شاعران سبک عراقی در قرن هفتم تا نهم همچون خواجه کرمانی سلمان ساوجی و دیگران رواج داشته است؛ قدیمترین منظومه موجود در این زمینه ورقه و گلشاه عیوقی است که شاعرده غزل در میانه مثنوی آورده است. و در این منظومه چندین بار غزلهایی به بحر متقارب یعنی بحر اصلی منظومه آمده است که در آنها به روش غزلگویان رعایت ایراد قوافی در اواخر ابیات شده است.^۱

۱. ذبیحی رحمان، مریم کسایی (بهمن ۱۳۹۴)، بررسی صورت و محتوای گوهرنامه خواجه کرمانی، مجموعه مقالات هشتمین همایش پژوهش های زبان و ادبیات فارسی، تهران، ص ۸۸۷.





استاد ذبیح اله صفا در مقدمه دیوان عیوقی در باب علت این امر بر این نظر است که در اصل داستان ورقه و گلشاه یعنی عروه و عفرا به همان نحو که در مآخذ قدیم عربی می‌بینیم، بیان مطلب با ذکر ابیات عاشقانه و غزل‌های حزن‌آوری از عروه شاعر عرب همراه بوده است و ناقل داستان به شعر فارسی هر جا که به این ابیات و اشعار عاشقانه که حکم غزل‌های ما را دارد، رسیده یک غزل در میان مثنوی گنج‌نیده است. این غزل‌ها معمولاً بسیار لطیف و دل‌انگیز و از جمله غزل‌های قدیم فارسی است که مقرون به روانی و انسجام لفظ و دقت و باریکی معانی است.^۱

در هر صورت آوردن غزل در ضمن مثنوی روایی مجال بروز احساسات و عواطف متناسب با واقعه را به شاعران می‌داده و از این رو در دوره‌های بعد نیز مورد توجه بسیاری از سرایندگان مانند همای تبریزی در مثنوی صحبت‌نامه، اوحدی مراغه‌ای در منطق‌العشاق و عبید زاکانی در عشاق‌نامه و رکن صابین هروی در تحفة‌العشاق و دیگران آمده است. در مثنوی امام جواد علیه السلام نیز جایی که سراینده از برپایی بزم سور به مناسبت این ازدواج و از حال خوش شرکت‌کنندگان در این جشن، سخن به میان می‌آورد غزلی را از بیان شرکت‌کنندگان در این سور می‌سراید که مطلع آن چنین است:

که تا دؤر است چرخ اخضری را فروغ است آفتابِ خاوری را

(در ادامه مقاله در متن مثنوی)

درونمایه تاریخی مثنوی

عنوانی که در آغاز مثنوی در نسخه ثبت گردیده است این است: «معجزه امام علی النقی علیه السلام و عروسی کردن آن بزرگوار»؛ در حالی که مضمون این مثنوی در خصوص زندگانی امام جواد علیه السلام و ازدواج او با ام الفضل است. گویا این خطای فاحش، پیامد سهو القلمی است که از سوی کاتب رخ داده است. به هر حال در این سروده،

۱. صفا، ذبیح اله، (۱۳۸۸) مقدمه ورقه و گلشاه عیوقی، تهران انتشارات فردوس، ص ۹ و ذبیحی رحمان، مریم کسائی (بهمن ۱۳۹۴)، بررسی صورت و محتوای گوهرنامه خواجه کرمانی، مجموعه مقالات هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، تهران، ص ۸۸۷.

ضمن بیان معجزه علمی امام به مقوله جریان عروسی آن حضرت پرداخته است. در این مثنوی، بریده‌هایی از زندگانی امام جواد علیه السلام مورد عنایت و روایت قرار گرفته است بخشی از آن، نخستین شناخت و برخورد مأمون و امام جواد علیه السلام است که با شکار رفتن مامون و رخداد عجیب صید کردن ماهی تازه در هوا توسط باز شکاری مامون آغاز می‌گردد. مامون و ملازمان که متحیر از این اتفاق بودند در برگشتن از شکار با گروهی از کودکان مواجه شوند که مشغول بازی بودند. به جز امام جواد علیه السلام بقیه کودکان با دیدن مامون و همراهان آن هم با آن هیبت شاهانه فرار می‌کنند. ایستادن امام و نهراسیدن همچون دیگر کودکان باعث تعجب مأمون شده و سپس از همراهان درباره این کودک سوال می‌کند. همراهان به معرفی وی پرداخته و او را آنچنان که در این مثنوی آمده است چنین می‌ستایند:

که این خورشیدِ افلاکِ معانی	که هستش رفعتِ قدر آسمانی
گلِ نورس ز گلزارِ خلیل است	که خود گلدسته بندش جبرئیل است
«قریشی» نسبت است و «هاشمی» خوی	«تهامی» مولد است و «ابطحی» کوی
درخشان اختر برجِ رسول است	گرامی گوهرِ درجِ بتول است
مصفا گوهرِ شهوار باشد	که بحرش حیدرِ کَرار باشد
... جوادش شد لقب از جودِ بی حد	به نام و صورت و سیرت محمد

(در ادامه همین مقاله در متن مثنوی)

آنگاه مثنوی با ماجرای آشنایی مامون با ایشان و خبر از کیفیت صید ماهی در هوا توسط پرندگان شکاری، مناظره امام با یحیی بن اکثم و ازدواج امام با ام الفضل دختر مامون^۱، ادامه می‌یابد. عقد امام جواد علیه السلام و ام الفضل که در سال ۲۱۶ ق در حالی که شانزده بهار از عمر آن حضرت می‌گذشت صورت گرفته است^۲ این مثنوی با مجلس آرایي اغراق آمیز به نظم کشیده شده است.

۱. در مورد انگیزه‌ها و کیفیت این وصلت و سن و سال امام جواد علیه السلام اختلاف است جهت اطلاعات بیشتر بنگرید به مقاله «ابعاد ازدواج امام محمد بن علی الجواد با ام الفضل و مسائل آن» از: مریم سعیدیان جزی، چاپ شده در مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام جواد علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۹۲.

۲. موسوعة التاريخ الاسلامی ۲۲۰/۸-۲۲۵.



سرایندهٔ مثنوی

متاسفانه سرایندهٔ این مثنوی شناخته شده نیست؛ ولی آنچه که از فحوای ابیات و تحلیل متن می‌توان دریافت این است که سراینده خود شیعه و معتقد به امامت امام جواد علیه السلام و از شاعران عصر صفوی یا بعد آن بوده است. کاربرد اصطلاحات فقهی متن و همچنین بیان تاریخی زندگانی امام جواد علیه السلام نشان می‌دهد که وی از آگاهان به فقه و علوم اسلامی بوده است. از نظر جایگاه شعری سراینده، اگرچه گاهی ابیات بسیار نغز و زیبایی در مثنوی دیده می‌شود، وجود ابیات بسیار سست (البته آنچنان که در نسخه ثبت گردیده است) حاکی از آن است که شاعر جزو شاعران حرفه‌ای و طراز اول محسوب نمی‌گردد. نکتهٔ قابل توجه در رویکرد تاریخی شاعر این است که وی در طی این منظومه خاندان عباسی را نکوهش نموده است و آنان را «از یزدان و از پیغمبر رانده» می‌انگارد؛ لکن از مامون عباسی یک چهره مثبت و دوستدار امام جواد و امام رضا علیه السلام ترسیم کرده است که می‌تواند برای سیره پژوهان جالب و محل تأمل باشد.

اطلاعات نسخه شناسی

تنها یک نسخه از این مثنوی در کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی رحمته الله علیه به شماره ۲۱۲۰۳/۴ موجود است که در برگهای شماره (۲۷ ب الی ۳۸ ب) دفتر بیاضی به صورت اریب به تاریخ پیرامون سده ۱۳ کتابت شده است. با توجه به قراین موجود در نسخه، احتمال اینکه نسخه به خط سراینده باشد بسیار زیاد است. این نسخه در جلد ۵۳ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، معرفی شده است.^۱

نکته‌های تصحیح

این تحقیق بر مبنای تنها نسخهٔ موجود از این مثنوی صورت گرفته است و از سوی دیگر مخدوش و یا محذوف بودن برخی از اجزای نسخه باعث شده است که رسیدن به

۱. مرعشی، سید محمود - محمد علی صالحی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی، ج ۵۳، ص ۳۷۸.



قطعیّت و اطمینان خاطر در خوانش متن میسر نباشد؛ لذا مواردی که از نسخه محذوف بوده است و یا نسخه ناخوانا بوده در پاورقی مشخص گردیده است. غلط‌هایی املائی در متن اصلاح گردیده و موارد آن در ذیل صفحات توضیح داده شده است.

نتیجه گیری و سخن پایانی

این مقاله با هدف تحقیق و احیای یکی از مثنوی‌های آیینی و مذهبی موجود در باره بخشی از زندگانی امام جواد علیه السلام صورت گرفته است. در نتیجه این پژوهش اوراقی چند از گذشته گرانقدر و ارزشمند شعر مذهبی در ادبیات فارسی در پیش چشم علاقه مندان و محققان قرار گرفته است. این پژوهش براساس تنها نسخه موجود از این اثر بوده و علیرغم کاوش‌ها و جستجوهای فراوان در فهرست‌های نسخ خطی، نسخه‌ای دیگر از آن تا کنون دیده نشده است. سراینده این اثر شناخته شده نیست و یکدست نبودن اشعار از نظر پایه و مایه شعری نشان دهنده این است که این اثر جزو آثار درجه چندم ادبیات فارسی محسوب می‌گردد.

بی شک ارائه این مثنوی به عنوان یک مقاله در نشریه وزین میراث شهاب نخستین گام در این تحقیق به حساب می‌آید و امید است در آینده به سخنان بدون جوابی که در این مقاله مجال پرداختن به آن نبوده است پاسخ داده شود و آنها عبارتند از:

سراینده مثنوی معجزه امام جواد کیست؟

آیا نسخه‌های دیگری از این مثنوی وجود دارد؟

آیا این مثنوی بخشی از یک اثر بزرگتری است که سراینده آن خلق نموده است؟

آیا سراینده نسبت به مأمون عباسی نظر مثبت داشته است؟ و اگر چنین باشد این

مقوله چه جایگاهی در باورمندان شیعی دارد؟

و پرسش‌هایی دیگری که امید است برای آن‌ها پاسخی قاطع یافت شود. در پایان

از این که خداوند توفیق داد تا گام‌هایی هرچند لرزان در عرصه سترگ شعر آیینی در خصوص امام جواد علیه السلام برداریم بسیار سپاسگزاریم و امید که کاستی‌های این تحقیق مورد چشم پوشی حضرت ایشان و مخاطبان معزز قرار گیرد.

میراث شهاب

مثنوی معجزه امام جواد علیه السلام





[متن مثنوی]

معجزه‌نامهٔ امام محمد تقی^۱ و عروسی کردن آن بزرگوار

[مأمون عزم شکار می‌کند]

ز ایوانِ خلافت کرد مأمون	به شوقِ صیدِ روزی عزمِ هامون
خبر کردند چاووشان سپه را	که در دل میلِ صید افتاده شه را
به خدمت جان فشانان جمع گشتند	همه پروانهٔ آن شمع گشتند
جلوداران ز هر جانب دویدند	مغرقِ زین ^۲ تکاورها کشیدند

[همه درباریان آمادهٔ رفتن به شکارگاه می‌شوند و مقدمات را فراهم می‌کنند]

چو ^۳ گشت از کوه طالع شاه خاور	بر آمد بر سمندِ کوه پیکر
روان اندر رکابش تاجداران	سران و سروران و شهریاران
بزرگانِ عراقی و یمانی	همه آمادهٔ نخچیربانی
ز اعیانِ عرب تازی سواران	ز اشرافِ عجم آهوشکاران
ز ترکش بند ترکانِ کماندار	گروهی صید جو چون نرگس یار
غلامانِ مرصع پوشِ چالاک	همه نسر ^۴ فلک بسته به فتراک
همه طغرل شکارِ شیرنخچیر	همه چاچی کمان ^۵ آرشى تیر
خدنگ انداز ترکانِ ختایی ^۶	خطاسنجانِ تیرِ روستایی
به دل از غمزه در ناوک فشانی	به جان از ابروان در شخ کمانی ^۷

۱. نسخه: «معجزه نامهٔ امام علی النقی»؛ چنانچه در مقدمه آمد امام محمد تقی علیه السلام صحیح است.

۲. کلمه ای شبیه «مفرق» است

۳. نسخه: «چه».

۴. نسر: ستاره ای در صورت فلکی عقاب

۵. چاچی منسوب به چاچ که شهری است در ترکستان خصوصاً کمان چاچی که در اشعار فارسی

نمونه‌هایی از آن وجود دارد. دهخدا ۷۹۶۰/۵

۶. نسخه: «خطایی».

۷. شخ کمانی: سخت کمانی.

جنیبت کش^۱ و شاقان^۲ سبک کیش
 به دستِ گلرخانِ شنقار^۳ و شاهین
 به شیرانِ شکاری بر نهاده
 به طوقِ زر سگانِ شیرمشرَب
 همه گیرنده چون چشمِ غزالان
 چو دشنامِ بتانِ کینه آیین
 فکنده حلقه دُم بر سرِ دوش
 کمند دُم فکنده در پسِ پشت
 نموده انجمِ سیّار حیران
 صغیرِ شاطرانِ ماهر خسار
 فکنده غلقل اندر برزن و کوی
 نقیبان از دو جانب بر سرِ راه

جنیبت ها کشیدند از پس و پیش
 به رنگِ بلبلان بر شاخِ نسرین
 به گردن بر همه زرین قلاده
 معلّم جمله چون طفلانِ مکتب
 دونده همچو فکرِ خوش خیالان
 همه دل چست و تلخ و تند و شیرین
 که سازند آهوان را حلقه در گوش
 گرفته خنجرِ چنگال در مشّت
 فکند در غلقلی گردون گردان
 صهیل^۴ مرکبانِ برق رفتار
 صدای چاوشان «طرقوا»^۵ گوی
 بلند آواز در «الملک لله»

[حرکت مأمون به سوی شکارگاه]

به آیینِ جم [و] رسمِ فریدون
 چنین رفتند تا نخچیرگاهی
 به عزمِ صید گردیدند تازان
 در آوردند از شاخِ کمان باز
 ز بیمِ شحنة بازِ شکاری
 گهی می جست صید و گاه می سوخت

شه از دارالخلافه رفت بیرون
 که کس را سوی او کم بود راهی
 چو شاهین هر طرف نخچیربازان
 عقابانِ شکاری را به پرواز
 نمی خندید کبکِ کوهساری
 که شیرش می درید [و] تیر می دوخت

۱. شخصی را گویند که اسب کوتل را می کشد. میرآخور را نیز گفته اند. دهخدا ۷۸۸۴/۵

۲. غلام بچه، دهخدا، ۲۳۹۰/۱۵

۳. شنقار: سنقر؛ طائر شکاری سفیدرنگ برابر با عقاب لیکن در قوت از عقاب زیاده و بسیار کمیاب است و این لفظ ترکی است.

۴. آواز اسب. دهخدا، ۱۵۱۰۸/۱۰

۵. صیغه امر حاضر به معنی راه دهید یک سوشوید. معمول است نقیبان عرب، پیش سلاطین «طرقوا طرقوا» می گویند. لغتنامه دهخدا.





ز آهو می‌گذشتی اسب چون تیر
شدی از چرخ اگر نخچیر پَران
عقابی گرز شاهین گشت فَرار
ز پیش باز هر کبکی که جستی
در آن نخچیرگاه صیدِ مطلوب
کلاغی کز خرام خود خجل بود
نمی‌گیرد از او رفتارِ طاووس

سوارش لیک بگذشتی ز نخچیر
ز پهلویش گذشتی تیر بَران^۱
ترازو شد بر او تیرِ کماندار
عقابِ تیر بر پهلو نشست
گریزاز بس که شد مطلوبِ مرغوب
ز رفتن رفتنِ خود منفعل بود
قضیه بلکه خود می‌بود معکوس

[مأمون سرگرم تیراندازی و شکار کردن است]

ملک هر سوشکار انداز می‌رفت
به بازی گاه گیراندی کلنگی^۲
به هر تیری که از ترکش کشیدی
هر آن ناوک که جستی از کمانش

همی افکند کبک و باز می‌رفت
فکندی گاه پلنگی از خدنگی
شکاری نغز در آتش کشیدی
ندیدی غیر آهو کس نشانش

[به پرواز در آوردن باز شکاری برای شکار کلاغ]

چو کردند آن گروه لاًبالی
ز یک جانب کلاغی کرد پرواز
هوا را چون ز جولان قیرگون ساخت
چو کافوری که ماند بی‌سیاهی
هوا تر گشت زاغ چرخ پیما
فزون هر لحظه تندی می‌گرفتند
گهی کردی هوا عنبر طرازی
روان چون عمر، مرغ تند پرواز
به هر جایی پرید آن تند مهرب^۳

ز وحش و طیرو کوه و دشت خالی
که رنگش داشت گردی سینه باز
ملک باز سفیدی بروی انداخت
به پرواز اندر آمد باز شاهی
روان باز از پیش چون عشق سودا
چو بخت شه بلندی می‌گرفتند
گهی باد صبا کافور سازی
اجل‌کردار پَران از پیش باز
نگشتش این جدا چون روز از شب

۱. با توجه به رسم الخط نسخه «پران» به عنوان ردیف در بیت نیز صحیح می‌باشد.

۲. کلنگ: پرنده ای است کبودرنگ و درازگردن بزرگتر از لک لک که او را شکار کنند و خورند. (دهخدا)

۳. گریختن. دهخدا، ۲۱۸۹۲/۱۴

[بازیک ماهی در چنگال گرفته باز می‌گردد]

چنان گشتند غایب از نظرها	که گردیدند هم آوازِ عنقا
زمانی دور چون بودند غایب	به جا باز آمد اما از عجایب
به چنگش ماهی خوش تازه و تر	از آن گشتند حیران شاه و لشکر
که در جوّ هوای خشک ماهی	عجب باشد چو ضوئ اندر سیاهی
ملک گفتا به دانایانِ حضرت	که آیا چیست در این سرّ حکمت؟
همه گفتند حیرانیم حیران	نداریم آگهی از سرّ پنهان
برآوردند پس خواهی نخواهی	ز دام چنگلِ شهباز ماهی
به کف شاهش گرفت و چرخ گفتا	که زینده است بحرین این اسمک را

[مأمون پس از مشاهده این شگفتی، عزم بازگشت به کاخ می‌کند]

نمود آن‌گاه شه آهنگِ رجعت	ز کوه و دشت و صحرا کوچ دادند
فرو کوبند گفتا طبلِ رحلت	به سوی شهر منزل رو نهادند

[مأمون در راه بازگشت کودکانی را در حال بازی می‌بیند. کودکان با دیدن موکب شاهی،

ترسیده و می‌گریزند]

قضا را راهشان بر کویی افتاد	که در وی کودکان بر رسم معتاد
به بازی‌های خود مشغول بودند	ز هرانده و غم معزول بودند
وز ایشان بود طفلی ماه‌رخسار	که با یاران نبودی هیچ پیکار
چو طفلان موکبِ شاهی بدیدند	همه چون آهوی وحشی رمیدند

[یک کودک با شجاعت ایستاده و از موکب خلیفه نمی‌هراسد]

همین ماند آن مه نوپای برجا	ز شاه و لشکرش ناکرده پروا
گریزان چون نجوم از صبح آنها	به جاده ماند چون خورشید تنها

۱. در نسخه «این» دوبار تکرار شده است.





[توصیف کودک در زیبایی و وقار و شرم و نجابت]

نظر کردش خلیفه دید ماهی
همایون طلعتی معجز ادایی
نجابت لایح^۱ از لوحِ جبینش
شکفته غنچه‌ای از گلشنِ حسن
مسیح‌افطرتی موسی صفایی
به جان بخشی لبش انفاسِ عیسی
به پیش سروِ آزادش ز بالا
قدش را نخلِ طور از جان‌فدایان
مهی در حسنِ معنی مهرانور^۲
فروزان نیری از حسنِ بازغ^۳
عیان از جبهه‌اش نورِ الهی
جبینش مصحفِ فرخنده‌فالی
مهی تابان ز افلاکِ نکویی
بزرگی لایقش در خُردسالی^۴
سرایا در حجابِ نور مستور
تعالی الله جمالی عالم‌افروز
نهالی در جهانِ آفرینش
به بار آورده نisanِ رحمت
به نقشِ خامهٔ صنعِ الهی
تعجب کرده‌شه زان حسن و صورت

به ملکِ شهریاری پادشاهی
فرشته خلقتی قدسی لقایی
حیا واضح ز چشمِ شرم‌بینش
بهارِ عارضش جان و تنِ حسن
خلیلی خلّتی یوسف‌جمالی
رخش در دل فروزی نارِ موسی
به رسمِ بندگان ایستاده طوبی
رخش را ماهِ تابان از گدایان
ولیکن حسنِ معنی صد برابر
که در صبحِ صباحی گشته طالع
هویدا از رخسِ سیمای شاهی
ولی مشحون به آیاتِ جلالی
گلی خندان ز باغِ خو برویی
عیانش نورِ بدری در هلالی
فروغِ عارضش «نورِ علی نور»^۵
بنامیزد^۶ جلالی مدعی‌سوز
گلی از گلستانِ آفرینش
به جان پروردهٔ دهقانِ قدرت
نکرده یک سرِ مو نارسایی
فزودش بر عجب زان عقل و جرأت

۱. آشکار. دهخدا، ۱۳/۱۹۵۸۳

۲. نسخه: «انوار».

۳. بازغ: درخشان، تابان. (دهخدا).

۴. نسخه: «خوردسالی».

۵. قرآن: (نور/۳۵)

۶. تیمنا برای دفع چشم بد استعمال کنند و بعضی گویند در محل تعجب و قسم آرند. دهخدا، ۴/۵۰۱۰

[مأمون از کودک، علت نهرا سیدن از کوبه شاهی و نگریختن همچون دیگر کودکان را می پرسد]

و او پاسخ می دهد]

نگردیدی ز پیش ما گریزان؟	بگفتش از چه رو مانند یاران
گریز من ندارد از تو محمل	جوابش داد که ای شاه سبکدل
که من سازم وسیع از بهر رفتن	نبودی کوچه تنگ از رفتن من
که چون بینی مرا آید به خاطر	نه اندر حضرتت گردم مقصر
نیارم ^۱ در حریمت بود طائف	نیم خاین که باشم از تو خائف
که سازی خاطری را بی سبب ریش	تورا دانم ز عدل و داد از این بیش
در آمد خاطر شه در شکفتن	از آن طرز و مقال و نطق و گفتن

[مأمون از کودک راز ماهی در چنگال باز شکاری را می پرسد]

که حیرت داشت در کارش کماهی	به خاطر آمدش احوال ماهی
که دیدی بس عجب از ماه و ماهی	چنین با خویش گفتا عقل شاهی
که کشفش دیده دل را دهد نور	پس این پرده ها سری است مستور
چه می آید برون از جنس گوهر	بینم تا ازین دریای اخضر
در آمد طوطی نطقش به گفتار	کند تا در سخن پردازی اکثار
بگو کاندرا کف من چیست باری؟	بگفت از علم غیب ار بهره داری

[کودک، راز این واقعه شگفت انگیز را باز می گوید]

ز لعل لب چنین شد شگرافشان	چو دید آن ماه و ملک بذل سبحان
کند بر کوه و هامون ^۲ قطره باری	که تا از لطف حق ابر بهاری
کز آب بحر گردد قطره بردار	فرود آید صاحب بزم رفتار
همین باشند در خردی ^۵ سبکبار	به دریا ماهیان خرد ^۴ بسیار

۱. نیارم: از مصدر یارستن، توانستن، جرأت کردن (دهخدا).

۲. نسخه: «خواطر».

۳. نسخه: «کوه هامان».

۴. نسخه: «خورد».

۵. نسخه: «خوردی».





چو برگردد غمام^۱ اوج‌پیما
درآید باز شاهان چون به پرواز
ز ابر آن ماهیان را باز گیرد
که تا شاهان شناسند امتحان را
روند آن ماهیان با آب بالا
شکارانداز مرغان سبکتاز
به سوی سفلی پس پرواز گیرد
سلیل^۲ دوده^۳ پیغمبران را

[مأمون از پاسخ عالمانه کودک شگفت زده می‌شود]

پس از این امتحان و آزمایش
که این تنها نه برغیب است واقف
زمانی سربه زیرافکند و حیران
یقین گشتش از آن تقریر تلفیق
که هست این گل ز گلزار^۴ امامت
ولی روشن نه کان یکتا^۵ درپاک
به نسبت گوهر یکدانه کیست؟
ملک را گشت حیرت درفزایش
براسرار حقایق هست عارف
از آن آمد عجب تسبیح‌گویان
هم از حسن مقال و لطف و تحقیق
دُری از بحر زخار^۶ ولایت
که دارد زوزمین مئت برافلاک
گل گلزاره و شمع خانه کیست؟

[مأمون از حاضران می‌پرسد که این کودک کیست؟]

ز جمع حاضران پرسید کین کیست؟
یکی از اهل جودت بود حاضر
چوزان پرسید شاهِ قدردان گفت
بگفتندش که ما را معرفت نیست
که بودش حل ز عرفان بحرِ ذاکر
بدین سان گوهر تعریف را سفت

[یکی از حاضران، کودک یعنی جواد علیه السلام را به حسب و نسب پاکش به مأمون معرفی می‌کند]

که این خورشیدِ افلاکِ معانی
گلِ نارس ز گلزارِ خلیل است
که هستش رفعتِ قدر آسمانی
که خود گلدسته بندش جبرئیل است

۱. غمام: سحاب، ابر، ابر سفید. (دهخدا).

۲. سلیل: فرزند ذکور، پسر. (دهخدا).

۳. دوده: اهل بیت، خانواده، نسب. (دهخدا).

۴. نسخه: «گلزار».

۵. نسخه: «گلداز».

۶. نسخه: «گلداز».

«قریشی» نسبت است و «هاشمی» خوی
 درخشان اخترِ برجِ رسول است
 مصفاً گوهرِ شهوار باشد
 نهالِ حُسنِ خلقش از رسایی
 «حسینی» اصل و «سجّادی» نژاد است
 ز «باقر» برده میراث و مفاخر
 همایون طلعت است این مهریضا
 سخن گونه نهال ارجمندی
 «جواد» ش شد لقب از جود بی حدّ

«تهامی» مولد است و «ابطحی» کوی
 گرمی گوهرِ دُرّجِ بتول است
 که بحرِش حیدرِ کَرّار باشد
 بود ضوئِ عقیقِ «مجتبایی»
 از او نورِ سعادت مستفاد است
 علوم «جعفری» را معدنِ دُرّ
 به نام ایزدِ ایدِ اعجازِ «موسی»
 ز بستانِ «رضا» سروِ بلندی
 به نام و صورت و سیرت محمد^۲

[مأمون از شناختن و دیدن جواد علیه السلام بسیار خوشحال می شود]

ملک را گشت چون معلوم کین کیست
 در آغوشش کشید آنکه پدروار
 سرو جان هر زمان کردی فدایش
 گهی ایام پیشین یاد می کرد
 چو داد بیقراری داد، فرمود
 جلوداران ز هر جانب دویدند

فرود آمد ز اسب و زار بگریست
 برآورد از جگر بس ناله زار
 ز جان و دل همی کردی دعایش
 گهی «این الرضا» فریاد می کرد
 به پیش آزند اسبِ بزم او زود
 تکاورهای گوهرکش کشیدند

[مأمون جواد علیه السلام را بر مرکب خاص خویش نشانده و مهار مرکب او را گرفته و تا ایوان شاهی باز می گردند]

به اسبِ خاصه خود برنشاندش
 ملک خود خواست اسبی از جنائب^۳
 پس آنکه هم عنان راندند^۴ مرکب

به تعویذ «ان یکاد» و «حمد» خواندش
 رکابش را گرفت [و] گشت راکب
 نمی بستش ملک لیک از سخن لب

۱. شبه جمله است به معنی شگفتا.

۲. نسخه: «محمد ﷺ». در حالی که چون منظور اختصاصاً پیامبر گرامی اسلام نیست پس آوردن ص شاید درست نباشد

۳. جمع جنیب به معنی اسب کتل. دهخدا، ۷۸۸۴/۵

۴. نسخه: «رندند».





نمودی هر زمانی عذرخواهی چنین رفتند تا ایوان شاهی

[مأمون در کاخ، مسند و جایگاهی در کنار خویش برای جواد علیه السلام برپا می‌کند]

دو مسند پهلوی هم گشت مفروش	شه و مه هر دو گردیدند همدوش
برایش مجلس شاهانه آراست	بزرگان برنشستند از چپ و راست
نمی‌کردی تلفظ پیش مردم	به جز «روحی فدایش» در تکلم
چنین هر روز شاه نیک اندیش	نمودی احترامش بیش از پیش

[از احترام مأمون بر امام جواد علیه السلام نزدیکان و یاران خلیفه حسادت ورزیده عصبانی و برافروخته می‌شوند]

ولی جمعی ز خویشان خلیفه	به معنی بغض‌کیشان خلیفه
نهان جانی از حقد و حسد بار	برین اطوارشان می‌بود انکار
که را قدرت ولی از هیبت شاه	که ظاهر گرددش از باطن اکراه؟
برین بگذشت چون چندی زایام	که می‌افزود هر روزیش ز اکرام

[مأمون تصمیم می‌گیرد که دختر خود را به عقد امام جواد علیه السلام در بیاورد]

چنین سربرزد از خاطر ملک را	کند با نخل خود پیوند طوبی
که از درج خلافت دُرّه‌ای را	چو حور خلد مشکین طُرّه‌ای را
کند در عقد آن شاه سرافراز	قران زهره را با مه دهد ساز
چو شد در ذهنش این معنی مصور	به عقل دوربین کردش مخمر
طلب فرمود جمعی را ز اصحاب	ز خویشان خردمندان احباب
بگفتا چون نمی‌بینم در اینجا	کسی شایسته دامادی ما
به جز این اختر برج نبوت	گرامی گوهر درج فتوت
که هم اندر نسب بالانشین است	ز نسل انبیای مرسلین است
همش باشد حسب از علم و آداب	معلّا از همه ارباب احساب
بود دامادی اش ^۲ برگردن ما	حقوق نعمت دنیا و عقبا

۱. نسخه: «خواطر».

۲. نسخه: «دامادی او».

ز فکرِ صائب [و] عقلِ مظاهر
که امّ الفضل را آن غیرتِ حور
به فرقتش افسرِ عزت گذارم
سلیلِ صلبِ خود درازدواجش
که تا گویند از این تزویجِ میمون

رسیده این تمنایم به خاطر^۱
که درحسن [و] ادب ماهی است مشهور
به عقدِ این دُر مکنون درآرم
درآرم تا به دست آرم خراجش
دو عالم را نموده جمع مأمون

[بزرگان خلافت عباسی با این تصمیم مأمون مخالفت می‌کنند]

چویاران این سخن کردند از او گوش
خصوصاً فرقهٔ عباسیان را
که این صورت بسی دشوارشان بود
شدند از استماعش ناشکیبا
بگفتند ای ملک زنها! زنها!
بود ما را غرض آگاهی تو
بسی کردند سعی اجداد و آبا
از این رو تابع اغیار گشتند
بسی کردند ردّ وحی تنزیل
کنون از قرب ایشان دور نبود

زدی از کینه‌شان از سینه‌ها جوش
ز یزدان و پیمبر راندگان را
نه چندین راه بردل بارشان بود
نیاوردند دیگر تابِ اخفا
که بگذر زین سرواین کاربگذار
نباشد غیر دولت‌خواهی تو
که باشد منصرف این امر از آنها
به اعدادِ اجابت یار گشتند
کزایشان این خلافت گشت تحویل
که دولت صورت دیگر [گراید]^۲

[مأمون پاسخ مخالفت آنان را بر نمی‌تابد و برخواستهٔ خود پافشاری می‌کند]

بگفتا آنچه کردند این غلط بود
در این وصلت کنم چون وصلِ ارحام
چه بادا^۳ این مروّت من نمایم
خلایق چون زمن بینند انصاف
ز هر سو گفتگو بسیار کردند

خطای دیگران هم زان غلط بود
یقین کز عمرِ دولت می‌برم کام
در استحکامِ امرِ خود نمایم
کنند از صدق با من سینه‌ها صاف
ز هر جانب غلو بسیار کردند

۱. نسخه: «دامادی او».

۲. در نسخه، نانوشته است

۳. چه بادا: در مفهوم چه بسا، چه بسیار ممکن است که.





هر آن مشکل که می‌بستند یاران خلیفه می‌گشود او را به برهان

[بنی عباس برای منصرف کردن مأمون دنبال راه چاره ای هستند و چاره را در آزمودن دانش و علم جواد علیه السلام می‌بینند]

بنی عباس چون دیدند کش دل	به این مقصود بسیار است مایل
از ایشان راسخ است اندر دل شاه	که نتوانش عنان گردند ^۱ زین راه
بگفتند آنچه رای ماست این است	دگر مختار امیرالمومنین است
نمی‌گوییم رایش ناصواب است	که ما خود ذره‌ای او آفتاب است
چه در رایش تغیر هم نشاید	در این کارش قلیلی صبر باید
که داماد است و طفلی نارسیده	ز علم فقه حرفی ناشنیده
نکرده از ادیبی کسب آداب	نخوانده درسی از احساب و انساب
ز آداب شریعت نیست واقف	به اسرار طریقت نیست عارف
نه از عقل درایت دیده اکمال	نگردیده فزون عمرش ز نه سال
مقرر کرد باید عالمی را	که یک چندیش سازد درس و املا
چو دریابد بلوغ و رشد و آداب	ملک مختار باشد در همه باب

[مأمون بر چاره جویی بزرگان بنی عباس می‌خندد اما آنان بر عزم خود در آزمودن امام جواد علیه السلام پافشاری می‌کنند مأمون پیشنهاد آنان را می‌پذیرد]

از آن قوم این سخن‌ها را چوبشنید	به نقص عقلشان مأمون بخندید
بگفتا کای مراتب ناشناسان	به ارباب فضایل ناسپاسان
بدین سان ^۲ غافلید از اهل بینش	که هستند انتخاب آفرینش
نه کسبی بود علم اهل عصمت	ز تأیید خداشان بود قسمت
ندارند احتیاج درس و تعلیم	از ایشان یافت شد تحلیل و تحریم
بود اطفالشان در مهد دانا	به اسرار حقایق چون مسیحا
گر این دعویان باور نیاید	مر او را آزمایش کرد شاید

۱. «عنان گردند» در معنای عنان گردانند به کار رفته است.

۲. نسخه: «بداینسان».

همه گفتند کاین راه صواب است
بدین شق جمله گردیدیم^۱ راضی
درآور در مقام امتحانش
همه گفتند کی خواهد شد این خواست؟

که قول شه سؤالی را جواب است
گذشتیم از حکایت های ماضی
پس آنکه هرچه خواهی کن چنانش
بگفتا اختیار این شما راست

[بزرگان بنی عباس یحیی بن اکثم را برای سؤال کردن از جواد علیه السلام برمی انگیزانند]

ز جای خویش تن جستند شادان
بسی با یکدگر تدبیر کردند
که در خواهند از «یحیی بن اکثم»^۲
قضای مملکت هم بود با او
که روزی خواست اندر مجلس عام
که تا ظاهر شود نادانی او
همه رفتند یکسر سوی یحیی
بگفتندش که باشد بر تو واجب
چون اچار است بشر از شیر یابان^۳
زمستی کج گذارد شاه اگر پای
بگفتا گرچه او طفلی است نادان
و لیکن شرم دارم مصطفی را
بگفتندش کنون کاری فتاده است
پس ایما بیش از تطمیع کردند
قرار آن شد که در روزی معین
چو شد روز دگر آن قوم گمراه
چو ابلاغ دعای فرض کردند

بر انصافِ شهنشه آفرین خوان
ز آن پس آن چنان تخمیر کردند
که در فضل آن زمان او بُد مسلّم
در احکام فتاوی مقتدا او
سؤالی زو نماید کام و ناکام
به پیش شاه ابجد خوانی او
بر او کردند عرض این تمنا
که شه را سازی آگه زین مراتب
ملک را لازم آید نصیح گوین
بود بر عالمان تغییر این رای
ندارد علم فقه اوستادان
که گردانم خجل ابن الرضا را
که خواهد رفت دین و دولت از دست
که تا راضی به این تصدیع کردند
نماید مجلس شاهی مزین
روان گشتند سوی درگه شاه
به توسط محارم عرض کردند

۱. نسخه: «گردیدیم».

۲. یحیی بن اکثم تیممی مروی قاضی القضاة عصر خویش بود برای آگاهی از گفتگوی عباسیان با

مامون بنگرید به موسوعة التاريخ الاسلامی، ۲۱۷/۸

۳. در نسخه چنین است





که فردا صبح وقتِ وعدهٔ ماست دگر هراختیاری هست شه راست
جوابِ عرض آوردند حُجَّاب که مقبول است این مطلب به هرباب

[مجلس آزمون علمی جواد علیه السلام در کاخ خلافت برپا می‌شود]

چو شد روز دگر شاهِ کواکب به بزم آرایِ افلاک راغب
چنین شد امر شاهِ نافذ احکام که مجلس را بیارایند خُدام
چنان آراستند ایوانِ شاهی که صحنش برفلک کردی مباهی
به کرسی‌های زر مسند کشیدند سران تاجداران آرمیدند
نشاندند از اعیان و اشراف به کرسی‌های سیمین قاف تا قاف
سپه‌داران به هرجانب نشستند سپه از هر طرف صف‌ها بیستند
قلم‌زن منشیان یک سوزده صف همه همچون عطارد نامه بر کف
به جای خویشتن هر صنف ایستاد ز حُجَّاب و ز قَوّام و ز قَوّاد
موشح گشت صدرِ صَفّهٔ بار به اربابِ علومِ اهلِ اخبار
شده اهلِ مذاهب جمع آنجا ز دهری و یهودی گبر و ترسا
ستاده شحنگانِ مهر تابان به منع و زجر دامن بر میانان
غلامانِ مرصّع‌پوشِ چالاک چو خیلِ انجم اندر چرخِ افلاک
گروه تیغ‌بندان پشت بر پشت ستاده قبضهٔ شمشیر بر پشت
برآمد شاه بر اورنگِ شاهی روانش حکم از مه تا به ماهی
بنی عباس آوردند یحیی^۲ نشانند از همه حَضّار بالا

[جواد علیه السلام به مجلس وارد می‌شوند]

طلب کردند آنگه شاهِ دین را بیارایندهٔ چرخِ برین را
چو آن قدسی لقا از در درآمد توگفتی ماهِ نودر منظر آمد
همه جستند از جا شب‌نم‌آسا چو آمد آفتابِ عالم‌آرا

۱. ایوان. دهخدا، ۱۰/۱۴۹۸۵.

۲. این مناظره قبل از ازدواج و در حقیقت مناظره حضرت با تمام خاندان عباسی بودن نه شخص یحیی بن اکثم از قاضیان حکومت عباسیان. سیر تطور تاریخی مناظره‌های امام جواد علیه السلام، محمدرضا بارانی و فاطمه معتمد لنگرودی، مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام جواد علیه السلام، ج ۲، ص ۴۰۸

فروزان شد چمن چون نارِ موسی
شه از جا جَست و استقبالِ کردش
نشانیدش به پهلوی آن سرافراز
به جای خویش بنشستند یاران

سپندآسا همه جَستند از جا
کمالِ عزت و اجلالِ کردش
به تختِ خود به صد اکرام و اعزاز
نظرها جمله بر آن ماهِ تابان

[یحیی بن اکثم پرسش خویش را آغاز می‌کند]

صفِ عباسیان کردند یک جا
که اکنون وقتِ ایراد سؤال است
چو یحیی دید کان میدانِ دعوی است
رسانید این به عرضِ خدمتِ شاه
که اذنِ شاهم آیا هست حاصل
بگفتا اذن از او باید طلب کرد
نمود رو آنگاه یحیی بن اکثم
که گر مأذون کنی دارم سؤالی
بگفتا در جواب آن طفلِ کم سال
پرس از ما یعنی هرچه خواهی
بگفت ار مُحرَمی صیدی نماید

به چشم و ابروان ایما به یحیی
عزیزان را مقامِ انفعال است
مقامِ عرض علم [و] نکته سنجی است
به رسمِ خویش بعد از «اَیْدالله»
ز سَیِّد از سؤالی از مسائل
دهد چون اذن باید با ادب کرد
به سوی آن خردآموزِ عالم
در آدابِ شریعت از تو حالی
که «قل یا شیخ عما شئت فی الحال»
که تا یابی جوابش را کماهی
به شرعِ مصطفی او را چه باید؟

[جواد علیه السلام در مقابل یک سوال یحیی، چندین سؤال را می‌پرسند]

بگفتا در حرم یا آنکه در حل؟
خطا باشد رو یا عمد این کار؟
صغریا خود کبیرا زوی پدید است؟
ندامت دارد یا آنکه اصرار؟
به عمره بسته او احرامِ مفرد؟
بود صید از طیورِ چرخ‌پیما؟
به هر حال از صغار و از کبارش

بود صیاد عالم یا که جاهل؟
بود او بنده یا باشد ز احرار؟
همی او مبتدی یا خود مُعید است؟
به شب یا روز خود کرده است این کار؟
به حج یا بسته احرامِ مجدد؟
و یا خود از وحوشِ کوه و صحرا؟
به هر صورت جداگانه است کارش

۱. او در نسخه مکرر آمده است.



[در مقابل این پرسش‌های جواد علیه السلام همگان شگفت زده می‌شوند و زبان یحیی به لکنت

می‌افتد و از پاسخ به این پرسش‌ها ناتوان است]

چو این تفصیل شد مسموع یاران	همه در کار خود ماندند حیران
در آمد در تلجلج ^۱ نطق یحیی	نه حرفی از «نعم» گفت و نه از «لا»
عیان شد حیرتِ جَهل از جبینش	چو چوبی شد زبانِ آهنینش
همه دیدند عجز و انقطاعش	کسادی‌های بازارِ متاعش

[مأمون از جواد علیه السلام می‌خواهد که خود به این سؤال‌ها پاسخ دهند]

پس از حمد الهی ^۲ گفت مأمون	به یاران ز حقد [و] جهل معجون
که اکنون گشت روشن صورتِ حال	در آن معنی که می‌کردید انکار
پس آنکه روبه آن شه کرد مأمون	که بحرِ علم را «ای درّ مکنون
شقوقی را که فرمودی به یحیی	بیانش را مفصل خود بفرما»

[جواد علیه السلام پاسخ پرسش‌های خودش را با شرح و تفصیل بیان می‌کنند]

بگفت ار مُحرَمی مقتول سازد	به حل صیدِ کبیری شات ^۳ باید
و گر اندر حرم این سرزد او را	جزای او مضاعف باید او را
و گز فرخی ^۴ به حل مقتول سازد	جزایش برّه مفتوم باید
ولی اندر حرم هم برّه باید	بر او هم قیمت فرخش فزاید
و گز صیدش خری یا گاو وحشی است	مرا و را در جزایش گاو مجزی است
شتر مرغ است اگر آن صیدِ مقتول	جزا شتر در جزایش نیست مقبول
و گر آهو بود نخچیرِ مُحرَم	بر او شاتی بود در شرع لازم
و ز این‌ها هر کدام اندر حرم شد	جزای او مضاعف مُلتزم شد
ولیکن چون که شد بر هدی ^۵ عازم	بلوغ کعبه‌اش شرطی است لازم

۱. تلجلج: سخن را در دهان گردانیدن، در گفتن مردد بودن (دهخدا)

۲. نسخه: «حمد الهی».

۳. شات: گوسفند خواه نر باشد یا ماده. (دهخدا)

۴. فرخ: جوجه. (دهخدا)

۵. هدی: قربانی کردن؛ شتر یا گوسفندی که در مکه قربانی کنند. (دهخدا)



به هر صورت که گردد هدی لازم
مر اورا نحر باید در منا کرد
به مکه باید او را ذبح کردن
جزای عالم و جاهل مساوی است
به نفس آزاد را کفاره باید
بود کفاره واجب بر کبیران
مصرّ در آخرت بروی عقاب است
چنین القصه حکم احتمالات
تمامی یافت چون تفصیل لایق

به حج بسته است گرا حرام محرم
و گر محرم به عمره گشته آن مرد
چنین لازم شود او را به گردن
ولی بر عمد عالم اثم حاوی است
و لیک از عبد بر مولا گراید
شده ساقط ز مجموع صغیران
ولی نادم مُبَرّا از عذاب است
بیان فرمود از حُسن مقالات
برآمد بانک «احسنت» از خلائق

[آنگاه مأمون از جواد علیه السلام می خواهد که وی از یحیی پرسشی بپرسد]

بگفتش پس خلیفه با دل پاک
ز الطاف تو می خواهم خیالی
که ای بالاماه والابناء فدیناک
که بنمایی توهم از وی سؤالی^۱

[جواد علیه السلام از یحیی یک سؤال می پرسد]

به یحیی کرد رو آن دُر مکنون
بگفتا کی سرو جانم فدایت
اگر دانم جوابت را بگویم
خبرده گفت ما را خود از آن مرد
که در شرع رسول جمله عالم
حلالش چاشت شد آن نیک منظر
به وقت عصر شد بروی مُحَلَّل
محلل شد درآمد چون عیالش
طلوع صبح دیگر شد حلالش
چرا شد این همه تحریم و تحلیل؟

که هستم از سؤال ای شیخ مأذون؟
به چشمم کحل بینش خاک پایت
و گرنه هم ز تو تعلیم جویم
که در صبحی زنی او را نظر کرد
نظر کردن به او بودش مُحَرَّم
حرامش گشت ظهرا از شرع انور
حرامش شد به مغرب همچو اول
به نصف شب محرم شد لقایش
بگوبا ما که این تفصیل حالش
بدین سان^۲ یافت بروی حکم تبدیل

۱. گویا این مناظره در مجلسی دیگر و پس از ازدواج حضرت با ام الفضل صورت گرفته است. سیرتطور

تاریخی مناظره های امام جواد علیه السلام، همان مولفان، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲. نسخه: «بداینسان».





[یحیی از پاسخ درمانده از جواد علیه السلام می‌خواهد که خود پاسخ آن را بفرمایند]
 بگفتا در کمال عجز یحیی اگر لطف تو باشد خود بیان کن
 که لا والله علمی نیست ما را به ما این سرپنهان را عیان کن

[جواد علیه السلام پاسخ سوال خود را بیان می‌کند]

بگفت آن خود کنیز اجنبی بود محرم بروی از شرع نبی بود
 به وقت چاشت چون گردید مالش ز راه ابتیاع آن شد حلالش
 به هنگام زوالش کرد آزاد دگر باره میانشان حرمت افتاد
 به عصر آمد در آوردش به تزویج از آن حلیت آن یافت ترویج
 به مغرب از ظهارت شد حرامش به تکفیر عشا بنمود رامش
 به شب دادش طلاق و گشت مختل به صبحش شد رجوع آمد محلل
 تمامی یافت چون حل المسائل ز آن دریای موج فضایل
 شدند اندر عجب مجلس نشینان به لب انگشت حیرت محو حیران
 بگفتند اهل علم ار علم این است به ما جهل مرکب همنشین است

[مأمون از این پاسخ‌ها شاد گشته و بر علم لدنی اهل بیت علیهم السلام تأکید می‌کند]

ز شادی شاه از خود بی‌خبر شد به شکر این مراتب سجده‌گر شد
 چو شه برداشت سراز سجده شکر نمودش منع یاران جلوه در ذکر^۱
 به خویشان گفت کی فوج اقارب به ظاهرنیک و در باطن اجانب
 که خاک راهشان بودیم بایست؟ ^۲
 چو از علم لدنی بهره دارند سپهر معرفت را اختیارند
 نشاید با کسان سنجیدشان باز نگردد زاغ با بلبل هم‌آواز
 وز ایشان خرق عادات است حالات صغر کی مانع آید از کمالات
 نمی بینید پیغمبر علی را به طفلی کرد ایمان عرض ایما
 ز سبطین خواست خود بیعت پیمبر در آن بودند از شش ساله کمتر

۱. ذکر: یاد، یادمان.

۲. مصرع بعدی در نسخه نیامده است.

ز اطفالِ مهاجر تا به انصار
کجا مقبول بود ایمانِ طفلان
توجه پس به سوی آن قمر کرد
جزایشان با که احمد کرد این کار؟
پذیرفتی^۱ کجا بیعت ز ایشان
سرو جان بارهایش گرد سر کرد

[مأمون بار دیگر اراده خویش را در خصوص تزویج دخترش با جواد علیه السلام بروی عرضه کرد و از ایشان خواست تا بپذیرند]

بگفتا یا ابا اجود کنون است
کنون اندر نظر چندین دارم
به پیغمبر قرابت تازه سازم
مقام آنکه گویم حال چون است
که تا از عقلِ دین کاری برآرم
بنای عقدِ اعدا را گدازم
کنم در ازدواجت دختر خویش
که ام الفضل باشد کنیتِ او را
گزارم^۲ تا قیامت منت او را
نمایم حجله اش را غیریک طور
نکاحِ دایمی و عقدِ شرعی
صادقِ عاظمی؟ {و} نقدِ فرعی

[جواد علیه السلام خواست مأمون را پذیرفتند و خطبه عقد جاری گشت]

چه فرمایی در این مقصودِ مسئل
پس آنکه خطبه [ای] برخواند داماد
قبول از شاه شد ایجاب از ماه
بگفتا هست قولِ شاه مقبول
که جان عدنانِ قحطان را به تن داد
روان بستند عقدِ زهره با ماه
شدند اهلِ فصاحتِ تهنیت خوان
زهرجانب «مبارک باد!» برخاست^۳
جواهر عقدِ خطبه یافت ایقان
برآمد بانکِ شاباش از چپ و راست

[جشنی بزرگ آغاز می شود]

برآمد صوتِ ملاحان درگاه
به شکلِ کشتیِ مصنوع از زر
که مشحون بود آن از عنبر و عود
نظر کردند اهلِ بزم ناگاه
در آوردند شد مجلسِ معطر
دگر ز انواعِ عطریاتِ معهود

۱. پذیرفتی کتابت شده است.

۲. نسخه: «گذارم».

۳. نسخه: «برخواست».



نمودند اهلِ مجلس جمله تعطیر ز شُبَّاب و کهول و کودک و پیر
پس آنکه گشت برایستادگان فرض به هرايستاده‌ای تعطیر شد فرض

[خوان‌های اطعام و انعام گسترده می‌شود]

چو تعطیرانِ یاران یافت اکمال چنین شد امرِ شاهِ صاحبِ اقبال
که هم چون ابرنیشان شاملِ عام خلاق را کنند اطعام و انعام
در آن پادر چلیپان ماه منظر چو حور گشتند هر جا سفره گستر
به گسترخانهای قاف تا قاف پراز مطعوم از انواع و اصناف
نشان گرد خانِ چرخِ اخضر^۱ به کوکب از طبق‌های مزعفر
به رنگِ سفرهٔ جنتِ مقامان در او ز انواع نعمت‌ها فراوان
چو فارغ گشت از خوردن دهن‌ها سبک خدام برچیدند خوان‌ها

گل‌وله‌های مشک که در جوف آن نام مزرع‌های و روستاها و حجره‌ها و انواع و اقسام هدایاست
به پای میهمانان نثار می‌گردد]

گروهی از وشاقان^۲ مُقَطَّع مرصع‌پوش چون چرخِ ملّمع
در آوردند اطباقِ پر از زر^۳ زیاده از نجومِ چرخِ اخضر
به دامن و سپرها آن زروسیم بر آن ایستادگان کردند تقسیم
پس آوردند چندین سینی زر که مالی بود چون دریای گوهر
به دستِ گلرخانِ سرو قامت بر آن مجلس‌نشینان کرد قسمت
چنان شد از عطای بی‌کم و کاست که هر مجلس‌نشینی بود برخاست^۴
سه خانِ دیگر آوردند حُجَّاب برای اهل علم و خاص اصحاب
که مظروفش نه زر کوگوهری بود ولی هریک خراج کشوری بود

۱. مصراع نخست می‌تواند چنین باشد: به سان گردچرخ خان اخضر

۲. بنگرید به پاورقی صفحه ۴

۳. نسخه: «پراز».

۴. نسخه: «برخواست».



که بودند از بنادق^۱ جمله مشحون بنادق^۲ جملگی از مشک معجون
 در آن جَوّاف کاغذ پاره‌ها بود برآن مستور جنس پربها بود
 ز خانات و دکاکین و مزارع ز باغات و بساتین و مواضع
 و فوجی از عبید ماه‌پیکر گروهی از اماء^۳ حور منظر
 ز مملکوکات و غلمان و موالی ز درج گهر و عقد لالی
 ز خیل مرکبان برق‌رفتار ز فوج استران باربردار
 بغال^۴ مصری [و] خیل حجازی جمال^۵ شامی و افراس تازی

[هریک از میهمانان وقتی کاغذهای هدایا را به مباشران کاخ خلیفه می‌رسانیدند فوراً هدیه‌ای
 که در آن مکتوب شده بود دریافت می‌نمودند]

بنادق گشت پانداز داماد به هرچندن^۶ به هرکس هرچه افتاد
 برون آورد کاغذهای مرغوب در آن بود آنچه از اجناس مکتوب
 رسیدش تا به ارباب تحویل از آدان^۷ جنس‌ها بنمود تحویل

[شاه به مناسبت این ازدواج فرخنده، فراخوان برای نیازمندان می‌دهد و نیازشان را برآورده
 می‌سازد]

دگر باره به فرمان شهنشاه به سوق و کوچه چاوشان درگاه

۱. نسخه: «منادق».

۲. بنادق: جمع بندق، گلوله گلین. (دهخدا)

۳. اماء: جمع امه، پرستاران، کنیزکان. (دهخدا)

۴. بغال: جمع بغل و بغله، استران. (دهخدا)

۵. جمال: جمع جمل، شتران. (دهخدا)

۶. چندن: معرب صندل، (دهخدا) در اینجا صندل مجازاً می‌تواند در معنای پا باشد. و باز به اراده جزء
 کل یعنی هرکس.

۷. آدان: آستین‌ها (فرهنگ معین) در برهان قاطع عبارتی آمده است که می‌تواند با این بیت مرتبط
 باشد: «رنگ از آدان: کنایه از طرز و روش و سیرت جوانمردان باشد» (برهان قاطع، ج ۱، ص ۳۳۱)؛ هر
 دوی این معانی می‌تواند در اینجا درست باشد. نخست هرکس آن کاغذها را که یافته بود به ارباب
 تحویل در قصر خلیفه می‌برد فوراً از آستین در آورده به او می‌داد و یا این که از روی روش و سیرت
 جوانمردی به او اعطا می‌کرد.





صلا دادند بر ارباب حاجات ز خوان و مسجد و دیرو خرابات
که هر کس را بود هرگونه حاجت شتاب آرد به درگاه خلافت
که امروز است مقضی جمله حاجات نمی باید وسایل در مهمات

[به مناسبت این جشن، گناهکاران بخشیده می‌شوند و مکتب‌ها نیز برای استراحت شاگردان تعطیل می‌شود قرض وامداران از خزانه پرداخت می‌گردد]

گنه کاران ز محنت‌ها بر آرند خطای رفته بر روشن نیارند
رها سازند شاگردان ز استاد ز مکتب‌ها کنند اطفال آزاد
ز هر کس باشد از ارباب و اشرار عبید سخت شدت جمله احرار
ولیکن قیمت هریک کماهی فراگیرند از خزان شاهی
هر آن صیدی که قیدش کرده صیاد دهدش هدیه‌ای سازیدش آزاد
بود بر هر کسی از بینوایان به گردن فقهی از اموال دیوان
به انعامش همی محسوب دارید ز تشویش عمل مسلوب دارید
ز فوج قرض‌داران تهی دست غریبان را حواله بر خزینه است
خرد مسکین چو جنسی را که والا است ادای وجه بر دیوان اعلاست
شدند آن روز پیران عجایز گران‌باران ز عجز آن جوایز

[آنچنان فقر بر طرف می‌شود که کفاره داران از یافتن مسکین، ناتوان می‌شوند]

فقیران اغیا گشتند یک سر کسان حاجت روا گشتند یک سر
چنان فقر از جهان گردید مفقود اگر بیچاره‌ای می‌بود این بود
که در کفاره دادن مرد با دین شدی بیچاره در تحصیل مسکین

[بشارت آمد که جواد علیه السلام از گذرگاهی می‌گذرد همگان برای زیارت جمال او برکوی و برزن

بر می‌آیند]

بشیری برد در حال این بشارت به محجوبان استار خلافت
غزالان حرم را چون خبر شد که آن شبل الاسد^۱ نخچیرگیر شد

۱. شبل الاسد: شیر بچه. (دهخدا).

نمودند آرزوی دیدن او
 به جوفِ غرفه‌ای کان بود در راه
 به پشت پرده‌ای زنبوری آنجا
 چو با هم بافت حسن و عشق و نخجیر
 به میزانِ نظر سنجیدن او
 که بود آن مهرِ انور را گذرگاه
 به شوقِ انگبین بس کرده مأوا
 نشستند آهوان بر معبرِ شیر

[همگان از دیدن جمال بی‌همتای جواد علیه السلام در حیرت ماندند]

بر آنجا چون گذارِ آن شه افتاد
 در آن نظاره بر رویش کُماری^۱
 که دافع بر زنانِ مصر شد آن
 همه چیدند از گلزارِ آن مه
 ادا کردند آن رشکِ قمر را
 یکی گفتا که «ما زاغ البصر» نیست
 یکی گفتا که از گلزارِ^۲ انسان
 معاذ الله نباشد این سرشته
 در آن معنی کسی راهیچ شک نیست
 چو آن نورِ جهان را جمله دیدند
 نظرها بر جمالِ آن مه افتاد
 همان حالت برایشان گشت طاری
 به وقتِ دیدنِ خورشیدِ کنعان
 گل «اکبرنه لَمَّا راینه»
 همه مضمون «ما زاغ البصر» را
 عزیزان حاش الله این بشر نیست
 نروید نوگلی زیبا بر این سان
 به جز^۳ از طینتِ پاکِ فرشته
 که این قدسی لقا غیر از ملک نیست
 همه دستِ طمع از خود بریدند

[بزم سوری در کاخ خلیفه برپا می‌گردد]

پس آنکه بزم سوری شد مهیا
 بنامیزد^۴ بهشتی شد مصور
 از ادراکش بخورِ عود و عنبر
 ملایک از رواقِ چرخِ اعلا
 به سعیِ حاجبانِ مجلس آرا
 پر از حوری و شانِ ماهِ منظر
 شده زلفِ عروسِ شبِ معطر
 کشیده گردن از بهر تماشا

۱. کُماری: در متن لغت نامه آمده است: «و کماری بازی دوست بود و شکار و عیش کردن». (مجمل التواریخ و القصص، ص ۹۹). این معنا با متن بی‌ارتباط نیست.

۲. نسخه: «گلزار».

۳. نسخه: «گلزار».

۴. در نسخه بجوز تحریر شده است.

۵. بنگرید به پاورقی صفحه ۹.





به افلاک از صعودِ دودِ مجمر
ز مشک آکنده جیبِ خاکِ روبان
در او فوجی پراتراب^۱ کواعب^۲
به رقص و دلبری بازو گشاده
سرودِ دخترانِ زهره‌سیما
ز رقصِ گلرخان در مجلسِ ناز
ز دست‌افشانیِ حوری‌لقایی
همه در عیش و عشرت دشمن و دوست
خوش‌آوازانِ مجلس لب گشودند
دماغِ قدسیان گشته معطر
چو از زلفِ سیه دامنِ خوبان
مسلسل طرّه مشکینِ آدب^۳
دلِ عشاق را پرواز داده
ربوده هوش و عقل از پیرو برنا
تزوری^۴ آمده هر سوبه پرواز
گشاده هر طرف بالِ همایی
دف از شادی نمی‌گنجید در پوست
بدین رنگین غزل لب‌ها گشودند

[غزل در بیان عشق و بزرگداشت جواد علیه السلام]

که تادور است چرخِ اخضری را
مبارک ساز یارب بر گواهان
در این محمل فلک کرده به ناهید
تعال الله ازین سورِ همایون
طرازِ افسرِ شاهی نمودند
سوی گلزارِ ابراهیم خواندند
خرد گفتا قرینِ کفر و دین است
در آوردند قومی دیوخیوان
به عباسی و شاهی دهرِ صرّاف
فروغ است آفتابِ خاوری را
سری و سروری و همسری را
مفوض منصبِ رامشگری^۵ را
که هم بر بست زهره مشتری را
نگینِ خاتمِ پیغمبری را
چو آن رشکِ بتانِ آزی را
بسی کرده است عشق این داوری را
به ایوانِ سلیمانی پری را
قرین کرده طلای جعفری را^۶

۱. اتراب: همسالان. همزادان. (دهخدا)

۲. کواعب: دختران نارس. (دهخدا)

۳. آدب: به میهمانی خواننده، میزبان. (دهخدا).

۴. تزرو: تذرو، قرقاول. (دهخدا).

۵. رامشگری یعنی مطربی و خنیاگری. دهخدا، ۱۱۷۷۰/۸

۶. نسخه: «گلزار».

۷. با توجه به تاریخ نسخه و مضامین موجود در این بیت زیبا می‌توان گفت سراینده این منظومه بین سده‌های ۱۱-۱۳ ق می‌زیسته است.

هم آوازِ خروسِ عرش کردند / تذر و بوستانِ دلبری را
در این سورِ سرورافراز خود را / کمر بسته قمر خدمتگری را^۱
به چنگِ شاهبازِ اوج دین داد / کمین سازِ قضا کبک دری را

[برپایی حجله عروسی]

به برج حجله خاصِ شهنشاه / قرین زهره شد القصه با ماه
چو حجله عیش گاهی با سعادت / که با هم جمع گشته دین و دولت

[جواد علیه السلام پس از پایان مجلس عروسی به مسند ارشاد خلق باز می گردند]

شه دین چون ز شغلِ عرس پرداخت / به صدرِ مسندِ ارشاد جا خواست
شده بر وی ز نقالانِ اخبار / گهرسنگانِ جوهرهای آثار
که آن کرسی نشین عرشِ شهامت / نُهم چرخِ معلای امامت
ز معراجِ سنینِ عمرِ کوتاه / به جزبر... طی ناگشته اش راه
به قربِ هفته ای از عرس رفته / از آن بالانشین ماهِ دو هفته
به تغریبِ سؤالاتِ افاضل / شدی حل سی هزاران از مسائل
چسان من نقدِ اوصافش شمارم؟ / محیطی از سُفالی چون در آرم
دلا حدّ کمالتش نشاید / در احصایی به جز دانش نیاید
در اوصافِ کمالش بی حساب است / ز حدّ خامه ای نطقِ کتاب است

[ختم مثنوی در مناجات]

کنم ختمِ بیانِ این مقالات / به عرضِ صاحبِ خود در مناجات
خداوندا به دامادِ پیمبر / که رد کرده عروسِ مهرِ انور
نبود از الفتِ حوا و آدم / غرضِ غیر از وجودِ آن مکرم
..... کز رادمردی کرد انشا / طلاقِ شاهدِ غراءِ دنیا
که مهر این مزوجِ زوج کش را / که مهرش نیست غیر از قصبِ؟ عقبی
برون کن از دلِ ناقصِ عیارم / که نبود کار با این نابکارم

۱. در نسخه این بیت و بخشی از دو بیت بعدی چنین آمده: «در این سور سرورافراز خود را / کمین ساز قضا کبک دری را. به برج حجله خاص شهنشاه» سپس قلم خورده و نو نویسی شده است. احتمال می رود نسخه به خط سراینده باشد



